

سفرنامه الکساندر برنز (1834 م)
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، اکتوبر 2013

فصل سوم - کابل

رسیدن آقای ولف

ما چند ساعت در کابل نگذرانده بودیم که از سرنوشت بد آقای ولف مُبلغ مذهبی یهودان با خبر شدیم که در یکی از روستاهای مجاور توقیف گردیده و از ارسال کمک فوری برایش مضایقه نکردیم. او روز بعد با ما پیوسته و گزارش طویل و واحدی از چگونگی فرار خود از مرگ و بردگی را ارائه کرد. قرار معلوم این آقا مثل بنجامین دیگر تودیلا در جستجوی اسرائیلی ها برآمده و بحیث یک یهود داخل تاتار گردیده که بهترین مشخصه یک سیاح در یک کشور مسلمان است. آقای ولف با وجودیکه به دین عیسوی گرائیده، باز هم عقیده خود به مردم یهود را اعلام داشته است. او همچنان گفته بوده که در جستجوی قبایل گمشده به خارج می‌رود؛ او یک مقدار پژوهش‌های در بین افغان‌های کابل انجام داده است، زیرا آنها خود را از نسل ایشان میدانند. روایت ماجراهای آقای ولف باعث تحریک همدردی و شفقت ما گردید؛ با وجودیکه ما با بعضی افکار او در رابطه به پایان جهان نمیتوانیم موافق باشیم، ما این آقای کشیش را به بهترین صورت پذیرائی کرده و او را یک عضو جدید جامعه خویش در کابل یافتیم. او در بخارا بوده، اما در آن مرکز اسلام اقدام به موعظه نکرده است. بدبختی او از اینجا سرچشمه گرفته که خود را یک حاجی معرفی کرده که نشان دهنده یک زائر مسلمان بوده و به همین علت مورد غارت قرار گرفته و لت و کوب شده است.

نواب جبارخان

ما قبلاً در مورد خصوصیات مهربانی میزبان خود نواب جبارخان شنیده بودیم؛ اما با آشنائی شخصی دریافتیم که او یک کدخدای کامل است. او التیام‌کننده تمام تفاوت‌ها در بین چندین برادر یاغی خود می‌باشد؛ او با وجودیکه برادر بزرگ خانواده خود است، هیچگونه نظرات جاه طلبانه ندارد، درحالیکه زمانی حاکم کشمیر و سایر ولایات امپراتوری درانی بوده است. برادر او رئیس موجود کابل از طریق ضیط املاکش او را مجازات کرده است، اما از ناسپاسی او صحبت نمی‌کند. او میگوید خداوند هر چیزی را که او ضرورت داشته برای او و کسانیکه در خدمت او قرار دارند، اعطا کرده است؛ و خوشی‌های کمی وجود دارد که معادل داشتن توانائی برای بخشش به اطرافیان تو باشد، و برای لذت بردن از این دنیا بدون اینکه مجبور به حکومت کردن در آن باشی. من در جریان توقفم در کابل دریافتم که نواب هیچگونه خصلت منفی ندارد، بجز از اینکه آنچه احساس میکند، با خلوص نیت ابراز میدارد. هرگز کسی به اندازه او فروتن و محبوب نبوده است؛ او فقط به یک نفر خدمه خود اجازه میدهد که به دنبال او بیاید؛ و مردم در همه جا برای او ایستاده شده و دعایش می‌کنند. سیاست مداران زیادی به خانه او هجوم می‌آورند تا او داخل توطیه‌ها و دسیسه‌ها شود، اما او هنوز احترام تمام جامعه را با خود داشته و در حال حاضر نفوذ اخلاقی بزرگی نسبت به هر خانواده بارکزی در افغانستان دارد. بر خورد‌های او بطور قابل ملاحظه نرم و دلپذیر است؛ از لباس او هیچ کسی تصور نمی‌کند که او یک عضو با نفوذ یک خانواده جنگی باشد. جای خوشی زیادی است که در بین جامعه او قرار داشته، شاهد اعمال او بوده و مکالماتش را بشنوی. او بطور خاصی در مقابل اروپائیان بیطرس بوده و هرکسی که وارد کابل شود، او را به خانه خود مهمان می‌کند. تمام افسران فرانسوی در پنجاب با او زندگی کرده و روابط دوستانه را

نگه داشته است. چنین است کدخدای کابل؛ سن او حالا حدود 50 است؛ چنین بود آقای یک خانه و ما چقدر خوش بخت بودیم که در آن سکونت داشتیم.

معرفی با رئیس کابل

اولین هوس ما پس از رسیدن به کابل این بود که با رئیس کابل، سردار دوست محمد خان آشنا شویم. نواب درخواست ما را وسیله گردیده و ما بتاريخ 4 می بصورت بسیار مودبانه دعوت گردیدیم تا شام را با حاکم صرس کنیم. دکتور جیرارد به علت مریضی نتوانست اشتراک کند؛ اما آقای ولف و من هنگام شام به بالا حصار یا قصر شاهان هدایت شدیم، جائیکه حاکم ما را بصورت بسیار مودبانه به حضور پذیرفت. او در مدخل ایستاده، به سبک پارسی احترام و تهنیت بجا آورده و بعدا خواهش کرد که در بالای یک قالین مخملی نزدیک او بنشینیم. او بما اطمینان داد که به مملکت او خوش آمده ایم؛ و با وجودیکه فقط چند نفر ما را دیده بود، از ملت ما و خصوصیات ما احترام و قدردانی کرد. من جواب او را با نجابت کامل ادا کرده و از انصاف و حمایت حکومت او سپاس گذاری کردم که برای سیاحان و تاجران فراهم کرده است. ما پس از نشستن دریافتیم که دسته ما متشکل از 6 یا 8 آقای بومی و سه پسر رئیس است. ما در یک اتاق کوچک اما پاک قرار داشتیم که هیچگونه وسایل دیگری بجز از قالین نداشت. مکالمه شام ما متنوع و دربرگیرنده عناوین مختلفی بود که توضیح جزئیات آن مشکل است؛ چنین بود دانش، ذکاوت و کنجکاوای رئیس که به نمایش گذاشته شد. او مشتاق معلومات در باره دولت های اروپائی، تعداد شاهان و شیوه زندگی آنها در پهلوی همدیگر بود؛ و هم از آنجائیکه قلمروهای آنها مجاور یکدیگر اند، چطور میتوانند یکدیگر را نابود نسازند. من از یکتعداد ملل نام برده، قدرت نسبی آنها را ترسیم کرده و معلومات دادم که پیشرفت در تمدن نیز نتوانست ما را از جنگ و منازعه نجات دهد؛ ما اعمال یکدیگر را با تعصب نگریسته و تلاش کردیم توازن قدرتی ایجاد کنیم که مانع سقوط یک شاه توسط دیگری شود. من افزودم، با آنها منازعات مختلفی در تاریخ اروپا وجود دارد؛ و خود رئیس نیز درباره ناپلیون شنیده بود. او بعد پرسان کرد که برایش از عواید انگلستان معلومات دهم؛ آنها چطور جمع آوری میشود؛ قوانین چطور تصویب میشود و حاصل خیزی خاک ما چطور است. او از یک توضیح مختصر ما، بصورت دقیق قانون ما را درک نموده و گفت که هیچ چیز شگفت آوری در پیروزی جهانی ما وجود ندارد، چون یگانه عوایدی که از مردم جمع آوری میشود صرس بدهی و هزینه دولت میشود. او افزود، "پس ثروت شما باید از هند بیاید". من برایش اطمینان دادم که عواید آن کشور در خود آنجا به صرس میرسد؛ یگانه مفاد اشتقاقی از مالکیت آن عبارت از موجودیت آن بحیث مخرج تجارت ما است؛ و یگانه ثروت فرستاده شده به کشور ما متشکل از چند صد هزار پوند و مصارص کارمندان حکومت می باشد. من هرگز هیچ آسیائی را ندیده بودم که این حقیقت را بپذیرد. دوست محمد خان گفت که، "این گزارش قناعت بخش انقیاد هند بوده و شما قسمت اعظم ثروت آنرا به شهزادگان بومی می گذارید؛ شما می توانستید باعث مایوسی آنها نشوید، و شما در دربار خود تشریف دارید". او از حالت ولایات مسلمان نشین در هند و قدرت واقعی رنجیت سنگه پرسان کرد که با ناچیز شمردن مملکت او اعتباری برای ما نگذاشت. او میخواست بداند که ما چه برنامه برای کابل داریم. او از بعضی بازرگانان روسی شنیده بود که شیوه استخدام ارتش ها از طریق خدمت اجباری در آن کشورها بوده و میخواست بداند که آیا این موضوع در تمام اروپا عمومیت دارد. او همچنان از شفاخانه های لقیط (بچه سرراهی) شنیده و از بهره برداری و مفاد آن پرسان کرد. او درخواست کرد که در باره چین برای او معلومات دهم که آیا مردم آنجا جنگی بوده و کشور آنها میتواند از هند مورد هجوم قرار گیرد؛ آیا خاک آن حاصل خیز و اقلیم آن سازگار است؛ و چرا باشندگان آن نسبت به باشندگان کشورهای دیگر متفاوت می باشد. ذکر تولیدات چینی باعث روایت آنها در

انگلستان گردید؛ او در باره ماشین آلات و انجن های بخار ما پرسان نموده و بعدا در باره ارزانی اجناس ما حیرت خویش را نشان داد. او در باره چیزهای که من دیده ام و کدام شهرهای هندوستان را بیشتر پسندیده ام، پرسان کرد. من جواب دادم، دهلی. او بعدا پرسید که من کرگدن ها را دیده ام و آیا حیوانات هندی از حیوانات کابل فرق دارد. او از موسیقی ما شنیده و مایل بود بداند که نسبت به موسیقی کابل برتری دارد. او از این مسایل به سوالاتی پرداخت که مایه نگرانی من شد؛ پرسید که من چرا هند را ترک گفته و دلایلی که لباس خود را تبدیل کرده ام. من برایش گفتم که تمایل زیاد داشتم کشورهای خارجی را ببینم و حالا تصمیم دارم از طریق بخارا مسافرت کرده و به اروپا بروم؛ و لباس خود را به خاطری تبدیل کردم که در این سرزمین انگشت نشان نشوم؛ اما نه بخاطری که علاقه داشته باشم خود را مخفی سازم و روسای هر کشوری که من وارد آن شده ام، گفته ام که یک مرد انگلیسی بوده و سازگاری کامل با رسوم مردم باعث افزایش آسودگی و آرامش من شده است. رئیس با جملات محبت آمیز جواب داده، برنامه و دلیل تبدیل لباس را تحسین کرد.

مکالمه رئیس با آقای ولف

دوست محمد خان بعدا روی خود را بطرس آقای ولف دور داده و خواستار توضیح سرگذشت او گردید؛ و چون از حرفه این آقا با خبر بود، در بین مهمانان، چند اندیشمند (ملا) مسلمان را تعیین و آماده کرده بود تا در باره مذهب مناقشه کنند. چون من بحیث ترجمان آقای ولف تعیین شدم، میتوانستم مناقشات مختلف هر دو جانب را تذکر دهم؛ اما نمی توانستم پیش بینی کنم که این آقای کشیش چه چیزی میتواند به جهانیان بدهد. چنانچه در این مسایل معمول است، یک جانب در متقاعد ساختن جانب دیگر ناکام می ماند؛ لیکن برای درایت قابل تحسین رئیس، پیامد آن شاید غیرقابل توافق باشد. مسلمان ها فکر می کردند، آنها موقع را بدست آورده و حتی آنرا برای تصمیم من ارجاع میکردند؛ اما من از این وظیفه مشکل پوزش خواستم، به بهانه اینکه من ملا (کشیش) نیستم. از آنجائیکه این ملایان فکر میکردند که عقیده آنها بر استدلال استوار است، فکر کردم فرصت بسیار مناسبی برای فرار آنها وجود دارد، اگر مناقشه که من میخواستم استفاده کنم، به علت عدم منبع اصلی نمی توانست آنها را متقاعد سازد. من پرسیدم که ساعات عبادت خویش را توضیح دهند؛ و در بین دیگران، آنها صبح و عصر را نام بردند. من گفتم، "این همان ساعاتی است که توسط قرآن گفته شده است؟" - ملا جواب داد، "بلی و اگر کسی آنرا انکار کند، کافر است." من از ملایان معلومات خواستم که با نظر داشت این شرایط این عبادات چگونه میتواند در دایره ارکتیک اجرا شود، جایکه آفتاب هرگز برای 5 یا 6 ماه در سال نه طلوع میکند و نه غروب. ملا قبلا این مناقشه را نشنیده بود؛ او جملات گیج کننده مختلفی را با لکنت اظهار داشت؛ و در آخر اظهار کرد که عبادت کنندگان در این کشورها مکلف به نماز نبوده و فقط تکرار "کلمه" یا عقیده اسلامی کافیهست. من فوراً از ملا پرسیدم، نام همان فصل قرآن را بگیرد که این نظریه را یافته است، چون من بخاطر ندارم که آنرا در این کتاب دیده باشم. او نتوانست، چون قرآن آنرا ندارد. یک مناقشه تند در بین افغان ها در گرفت؛ گر چه موضوع عوض نشد، اما به مسایل قابل تماس تر تبدیل گردید. قبل از اینکه ما خارج شویم، رئیس پیشنهاد دوستانه برای کمک ما در سفر کرده و نامه های به روسای اکسوس و شاه بخارا داد. او همچنان درخواست کرد تا زمانی که در کابل هستیم، زیاد با او ملاقات کنیم، زیرا او علاقمند است که درباره کشور های دیگر بشنود و ما را خوش آمدید خواهد گفت. ما دوست محمد خان را با اظهار خوشی از پذیرائی، نامه ها و برخورد ایشان در نیمه شب ترک کردیم.

مقبره امپراتور بابر

من وقت خود را ضایع نساختم، گردشی به نزدیک کابل داشته و در اولین فرصت به زیارت مقبره امپراتور بابر رفتم که حدود یک میل از شهر فاصله داشته و در زیبا ترین نقطه آن قرار دارد. نواب نیکوکار در این زیارت رهنمای من بود. من احترام فوق العاده به خاطرات بابر دارم که با مطالعه گزارش بسیار دلچسپ او افزایش یافته است. او هدایت داده بود که جسد او را در اینجا دفن کنند که بهترین محل انتخاب در قلمروی بسیار وسیع او می باشد. اینها کلمات خود او درباره کابل است: - "اقلیم آن فوق العاده دلپذیر است، و چنین جایی در جهان وجود ندارد". - "در ارگ کابل شراب بنوش و پیاله را بدون وقفه بچرخان: چون اینجا هم کوه است، هم بحر، هم شهر و هم صحرا"

{ بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی / که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا }.

قبر با دو تخته مرمر سفید افراشته شده و طور معمول آخرین کلمات کتیبه، تاریخ وفات امپراتور را نشان میدهد. نوشته آن چنین بود که خوشم آمد: "وقتی در جنت، رضوان تاریخ مرگ او را پرسید. من گفتم که جنت مسکن دایمی بابر بادشاه است". او در سال 1530 وفات کرده است. در جوار بابر تعداد زیاد زنان و اطفال او نیز دفن است؛ باغ او که کوچک است، زمانی با دیوار مرمر احاطه شده بوده است. هنوز هم یک جویبار آب صاس گل‌های معطر این گورستان را آبیاری میکند که بزرگترین محل تفریح مردم کابل است. در پیش روی قبر یک مسجد کوچک، اما پاک و مرمرین وجود دارد؛ کتیبه بالای آن نشان میدهد که در سال 1640 به فرمان امپراتور شاه جهان پس از شکست محمد نودرخان در بلخ و بدخشان اعمار شده است، "که شاید مسلمانان فقیر عبادت خویش را در اینجا انجام دهند". جای نهایت خوشی است که قبر چنان یک مرد بزرگ مانند بابر را ببینیم که توسط آیندگانش مورد عزت و احترام می باشد.

منظره پیش روی قبر بابر

یک چشم انداز زیبا از کوه مشرس بر قبر بابر وجود دارد و یک خانه تابستانی در بالای آن توسط شاه زمان ساخته شده که میتواند قابل تحسین باشد. نواب و من آنجا بالا شده و نشستیم. اگر خواننده من بتواند جلگه را تصور کند با محیط حدود 20 میل و متشکل از باغ ها و مزارع غیرمنظم، دلگشا و قطع شده توسط سه جویباری که از طریق آن بصورت مارپیچی جریان نموده و تعداد زیاد روستا ها و قلعه های کوچک را آبیاری می کند، او در مقابل خود یکی از مراتع کابل را خواهد داشت. در شمال آن کوه های یغمان قرار دارد که نیم آن با برس پوشیده بوده و از یک صفحه بسیار سبز جدا میشود. در جانب دیگر کوه های تاریک و سنگی قرار دارد که شکارگاه شاهان است؛ باغ های این شهر که دارای میوه های بسیار مشهور است، در پائین آن قرار داشته و آب های هدایت شونده به آنها با مهارت و نبوغ بزرگی کشیده شده است. من به قلب های مردمانی حیرت نمی کنم که شیفته چشم انداز و تحسین بابر بوده است؛ زیرا به اساس گفته های خود او، "سرسبزی و گل های کابل در بهار نمایانگر جنت است".

تعامل با مردم

مراودات ما با مردم در کابل نسبت به پشاور بر بنیاد بسیار بهتری استوار شده بود، چون دیگر ما در خانه یک رئیس قرار نداشته و توسط بازدید کنندگان زیادی مزاحمت نمی شدیم. نواب

یک جانب ویلای بزرگ خویش را اشغال کرده و قسمت دیگر آنرا برای ما گذاشته بود. او با آنهم تعداد زیاد مردم خوب را بدور خود جمع کرده بود که با آنها آشنا شدیم؛ او آنها را شخصا آورده و ما در بین اتاق های یکدیگر در جریان روز رفت و آمد داشتیم. عادت های که فرا گرفته بودیم، حالا در ارتباط با مردم، مفاد زیادی برای ما ببار آورده بود. ما یکجا با آنها در بالای عین قالدین نشسته، با آنها نان خورده و بطور آزادانه در جامعه آنها مخلوط میشدیم.

خصوصیات آنها

افغان ها مردم هوشیار، ساده و یکنواخت اند. آنها همیشه مرا در رابطه به اروپا مورد استنتاج قرار میدادند که ملت های آنها را به 12 "کلاه" تقسیم میکنند. جای خوشی بود که کنجکاوای را حتی در پیرترین مردان میتوان دید. بزرگترین بدی اسلام (مسلمانان) اینستکه کسانی را که به آن اعتقاد دارند در یک دایره معین مدنیت نگه میدارد. قرار معلوم شیوه آنها هرگز تغیر نمیکند. آنها دارای دانش اند، اما این دانش آنها مربوط عصر دیگری بوده و موجودیت چیزهای مانند فلسفه در تاریخ آنها نا شناخته است. زبان افغان ها پارسی است، اما گویش صاس و زیبای ایران نیست. پشتو لهجه مردم عام است، اما بعضی طبقات بالائی حتی به آن صحبت کرده نمی توانند. افغان ها ملت اطفال اند؛ آنها در منازعات عادی جنگیده و بدون هرگونه مراسمی دوست میشوند. آنها احساس خود را از همدیگر پنهان نمی کنند و یک شخص دارای هرگونه تبعیضی میتواند در تمام اوقات برنامه های خود را تطبیق کند. اگر به آنها باور کنیم، بزرگترین عیب آنها حسادت است که حتی نزدیکترین و عزیزترین مناسبات را خراب میسازد. هیچ مردمی ناتوانتر از اینها در مدیریت یک فتنه یا توطئه نیست. من بطور خاصی از بیکارگی آنها شوکه شدم؛ قرار معلوم آنها تمام روز بی برنامه نشسته و با یکدیگر خیره مینگرند؛ کشف اینکه آنها چطور زندگی میکنند، دشوار است. با آنها خوب میبوشند، صحت مند و خوشحال هستند. من یک برداشت مطلوبی از خصوصیت ملی آنها کردم.

کابل و بازارهای آن

کابل یکی از شلوغ ترین و پرنفوس ترین شهر است. سروصدا بهنگام پس از ظهر طوری است که در کوچه ها یکی نمیتواند صدای همراه خود را بشنود. بازار بزرگ "چارچت" یک دالان زیبا است که حدود 600 فوت طول و 30 فوت عرض دارد؛ و به چهار بخش مساوی تقسیم شده است. سقف آن نقاشی شده و در بالای دکان ها، خانه های بعضی شهروندان قرار دارد. طرح آن عاقلانه بوده، لیکن نا تکمیل باقی مانده است؛ فواره ها و مخزن های (آب) آن بدون مراقبت مانده است. تا کنون فقط چند عدد از چنین بازاری در شرق وجود دارد؛ هر آدمی با دیدن این همه ابریشم، البسه و اموال حیرت میکند که در زیر پیازه های آن ردیف شده اند. شب هنگام یک منظره بسیار دلپذیر دارد: هر دکان بواسطه یک چراغی روشن میشود که در پیش روی آن آویزان است و برای شهر یک منظره روشن و چراغان را بوجود میآورد. تعداد دکانهای فروش میوه جات خشک قابل ملاحظه و ترتیبات آنها لذت بخش است. در ماه می میتوان انگورها، ناک ها، سیب ها، بهی ها و حتی خربوزه های موسم قبلی را خریداری کرد که بیش از ده ماه عمر دارند. در اینجا دکان های برای فروش مرغان وجود دارد که در آن انواع مرغابی ها، کبک ها، گنجشک ها و سایر پرندگان به فروش میرسد. دکان های بوت سازی و پرچون فروشی ها نیز با پاکی خاصی تنظیم شده اند. هر بخش تجارتي، بازار جداگانه خود را داشته و تمام آنها مشغول بنظر میرسند. در اینجا کتابفروشی ها و کاغذ فروشی ها وجود دارد که تعداد زیاد شان روسی بوده و دارای رنگ آبی اند. ماه می موسم "فالوده" است که یک ژیلی سفید ساخته شده از گندم بوده و با شربت و برس نوشیده میشود. مردم بسیار زیاد

علاقه‌مند آن بوده و دکانداران آن در تمام حصص شهر بطور ثابت با مشتریان خود مشغول کاراند. یک ستون برس در یکجانب آن قرار داشته و یک فواره نیز در جوار آن وجود دارد که به این محلات یک فضای سرد و پاک را فراهم میکند. ازدحام مردم را میتوان در دکان های نانوا ها مشاهده کرد که منتظر نان ایشان هستند. من مشاهده کردم که آنها نان را با چسپانیدن در کنارهای داش پخته میکنند. کابل به خاطر کباب های خود مشهور است که تقاضای بسیار زیاد دارد: تعداد کمی در خانه آشپزی میکنند. "رواش" غذای خوش مزه موسمی در کابل بود. این رواش سفید رنگ بوده و با مراقبت خاصی از آفتاب نگهداری میشود که در کوههای همجوار روئیده و مزه آن بسیار گوارا است. "شاباش رواش!" فریادی است در کوچه ها که همه کس آنرا میخورد. در مزدحم ترین نقاط شهر فال گیرانی وجود دارد که بیکاران را سرگرم ساخته یا درویشانی که در باره افتخارات و اعمال پیامبران سخنرانی میکنند. اگر یک نانوا در پیش این اشخاص ظاهر شود، آنها یک نان را بنام بعضی پیامبران تقاضا می کنند؛ با نظر داشت تعداد کسانی که حرفه آنها را دنبال میکنند، باید یک حرفه پردرآمد باشد. در کابل هیچگونه حامل یا عرابه چرخدار وجود ندارد: کوچه ها زیاد باریک نیستند؛ آنها در موسم خشک به حالت خوب نگهداری شده و بواسطه جویچه های آب صاس پوشیده قطع شده اند که برای مردم بسیار دلخواه است. ما از کنار آنها بدون مشاهده و حتی بدون همراه عبور کردیم. برای من چهره مردم نسبت به بازارها بسیار جدید بودند. آنهائیکه در اطراس پرسه میزدند، ملبس با عباهای پوست گوسفند بوده و نظر بتعداد کالاهای که پوشیده بودند، بزرگ معلوم میشدند. تمام اطفال دارای رخسارهای سرخ چاق بودند که من در اول فکر میکردم رنگ مصنوعی است، تا اینکه دریافتم شکوفه (شوره) های جوانی است. مردمان دارای سن بزرگتر آنرا نداشتند. کابل یک شهر مزدحم است، اما خانه های آن هیچگونه زیبایی یا ظرافت ندارد. آنها از خشت های آفتابی و چوب ساخته شده و فقط یک تعداد آنها بیش از دو طبقه ارتفاع دارند. نفوس آن زیاد بوده و حدود 60 هزار نفر است. دریای کابل از وسط آن میگذرد؛ روایات میگوید که سه بار شهر را برده یا زیر سیلاب کرده است. بهنگام باران جای دیگری کثیف تر از کابل وجود ندارد.

رسوم کابل

در دهان همه این سخن وجود دارد که کابل یک شهر باستانی است؛ آنها کابل را دارای سابقه 6 هزارساله میدانند. کابل زمانی با غزنی شهرهای خراجگذار بامیان را تشکیل میدادند. آنچه عجیب است، برگشت شرایط میباشد؛ - غزنی در زمان محمود در سده یازدهم به پایتخت بزرگی تبدیل میشود و حالا کابل بر هردو (بامیان و غزنی) بزرگی دارد. گفته میشود که کابل قبلا بنام زابل نامیده شده، توسط یک کافر یا شاه کافر که بنیاد آنرا گذاشته است؛ به همین علت بنام زابلستان بوده است. بعضی مولفین گفته اند که بقایای مقبره قابل یا قاین پسر آدم در شهر نشان داده شده است؛ اما مردم در این باره چیزی نمیدانند. با آنهام این یک باور عمومی است که وقتی شیطان از جنت رانده شد، در کابل افتید. در کابل هیچ روایت دقیقی از الکساندر وجود ندارد، اما گفته میشود که هرات و لاهور توسط بردگان این فاتح بنیاد شده که او را پیامبر میدانند. نام آنها هری (نام قدیم هرات) و لاهور بوده است. گفته میشود که قندهار شهر قدیم تر نسبت به هر کدام اینهاست.

سکه ها

وقتی در کابل بودم، زیاد تلاش کردم که سکه های بدست بیاورم، اما بدون موفقیت بود، به استثنای یک سکه کوفیک بخارا که 843 سال سابقه داشت. در بین سکه های نایابی که در

کابل ضرب شده، من یک سکه بشکل و اندازه تخم گنجشک را شنیدم، - یک مودل عجیب و غریب. سکه های مثلثی و مربعی زیاد اند: سکه آخری مربوط به عصر اکبر بود.

ارمنیان

در بین بازدید کنندگان ما یک ارمنی بنام سایمون موگوردیچ وجود داشت که بصورت عام بنام سلیمان یاد میشد، کسیکه برای ما یک گزارش غم افزائی از پراکنده شدن قبیله خویش داد. حالا حدود 21 نفر از یک کتله ناقلین حدود 100 نفر باقی مانده که توسط نادرشاه و احمد شاه از جولفه و مشهد پارس به اینجا آورده شده بودند. به اساس کتیبه های گورستان ها معلوم میشد که یکتعداد تاجران ارمنی حتی قبل از آنزمان در کابل مسکون بودند. در جریان سلطنت درانیان آنها در شعبات حکومت کار کرده و تا زمان مرگ تیمورشاه مورد احترام بودند. آنها بهنگام منازعه جانشینی بتدریج خانواده های خویش را به دیگر کشورها انتقال میدهند؛ رئیس موجود کابل با ممانعت کامل شراب (واین) و الکول یک ضربه قاطع بر ناقلین ارمنی وارد میسازد. او همچنان دایس (تخته نرد) را با توضیح هرزگی منع کرده و هم تهدید نموده که نانوایانی که وزن نان شان کم باشد، در تنور خواهد انداخت. این رئیس پس از یک زندگی غیرمتعادل، و این را منع و تحت جزاهای شدید قرار داده و فرمان صادر نموده که رعایای او باید پرهیزگار باشند. لذا ارمنیان و یهودان کابل به سرزمین های دیگر فرار کرده اند، چون وسیله دیگری بجزاز تقطیر الکول و شراب برای امرار معاش نداشتند. حالا در کابل سه خانواده یهود زندگی دارد که سال گذشته تعداد آنها 100 خانواده بوده است. اگر دوست محمد خان بتواند در سرکوب مستی (نشئه) با قربانی کردن چند خانواده خارجی پیروز شود، نمیتوان او را ملامت کرد؛ زیرا 40 بوتل و این یا ده بوتل برندی را میتوان از آنها به قیمت یک روپیه خریداری کرد. از آنجائیکه شخص رئیس نمونه یک آدم خوب برای مردم خود است، ما نه میتوانیم انگیزه های او را انتقاد کنیم و نه با شدت در باره تناقض میخواری اصلاحی تبصره کنیم. قرار معلوم کابل همیشه با عیاشی و کیف خود شهرت داشته است.

ضیافت آنها

ارمنیان چنان به ما چسبیدند که گویی ما یکی از خانواده های افزودی در ناقلین آنها بوده ایم، ما با سایمون موگوردیچ و خانواده او ناشتا خوردیم، جائیکه تمام اعضای خانواده او را ملاقات کردیم. اطفال کوچک دویده و به پیشواز ما آمده، دست های ما را بوسیده و بعدا پیشانی های خویش را بر بالای آنها نهادند. اینها یک مردم بسیار خوب هستند. ما از کلیسای آنها دیدن کردیم، - یک تعمیر کوچک که هرگز نمیتواند یکصد نفر را جای بدهد. میزبان ما سایمون یک ضیافت بسیار گوارا برای ما ترتیب داده و آنرا دریک پارچه پیچانیده بود که با جملات قرآن مزین شده بود. او گفت، "این یک لباس افغان است، عیسویان با این جملات نه قهر میشوند و نه غذای کمتر دلچسپ را میخورند". ارمنیان تمام عادات و شیوه زندگی مسلمانان را اختیار کرده، بوت ها و دستارهای خود را به هنگام ورود به کلیسای خویش میکشند. اینها یک مردم بی ضرر و غیرمتعرض بوده و فقط علاقمند پول اند.

باغ های کابل

ما از وقت حرکت مان در یک بهار دایمی سفر میکنیم. وقتی لاهور را در فبروری ترک کردیم، درخت ها در حال شگوفه بودند؛ ما شگوفه ها را در مارچ و در پشاور درحالت شگوفائی کامل دیدیم. ما حالا عین حالت لذت موسم را در کابل داریم، یعنی دریک فرصت

مناسب برای دیدن آنها رسیده ایم. این حالت بهار یک اندیشه خوبی در باره ارتفاع نسبی محلات و انگشاس موسم آنها بدست میدهد. کابل حدود 6 هزار فوت از سطح بحر ارتفاع دارد. من روزهای بسیار فرح بخشی را در باغ های قشنگ آن گذرانیدم. من یک شام یک باغ بسیار زیبا را به همراهی نواب در حدود 6 میلی شهر دیدم. این باغ ها بطرز بسیار خوبی طرح و نگهداری شده اند؛ درخت های میوه دار به فواصل منظم نشانده شده اند و اکثریت باغ ها با نظرداشت میلان زمین یکی در بالای دیگری قرار دارند. زمین ها با شگوفه های افنیده پوشیده بودند که در گوشه ها و کناره ها مثل برس جمع شده بودند. نواب و من در زیر یک درخت ناک سمرقندی نشستیم که مشهورترین نوع آن در منطقه بوده و دورنمای آنرا تحسین کردیم. تنوع و تعداد درخت های میوه بسیار زیاد بود، در اینجا شفتالوها، آلوها، زردالوها، ناکها، سیب ها، بهی ها، گیلاس ها، چارمغز ها، توت ها، انارها و تاک ها همه در یک باغ وجود داشتند. در اینجا نیز انواع پرندگان مانند بلبلان، زاغان، گنجشکان، کبوتران و غیره تقریباً در هر درخت موجود بوده و با دیدن آنها به یاد و خاطره انگلستان افتادم. من با دیدن بلبلان بسیار خوشحال شدم؛ به هنگام برگشت به خانه، یکدانه آن در داخل یک قفس توسط نواب برایم فرستاده شد که تمام شب می سرائید. این نوع آن بنام "بلبل هزار داستان" یاد میشود؛ و واقعا معلوم میشود که سرود های تمام پرندگان را تقلید می کند. قفس بواسطه پارچه احاطه شده بود؛ و پرنده آنقدر پر سروصدا بود که من قبل از استراحت مجبور بودم او را بیرون اتاق بگذارم. این بلبل اصلاً از پرندگان بومی بدخشان است. قشنگ ترین باغ کابل بنام باغ شاه یاد میشود که توسط تیمورشاه بنیاد شده، در شمال شهر واقع شده و حدود نیم میل مربع است. جاده که به آن می رود حدود سه میل طول داشته و میدان مسابقه شاهی را تشکیل میدهد. در اینجا یک تعمیرتابستانی هشت ضلعی فراخ در مرکز آن وجود دارد که پیاده روها از هر ضلع آن به جوانب آن کشیده شده و با درخت های میوه دار سایه شده که یک منظره بسیار قشنگ دارد. یک صندلی مرمرین در پیش روی آن نشان میدهد که شاهان کابل در کمال آسایش بالای آن می نشستند، در میان

- "ناک ها و سیب های آفتابی کابل در هزاران باغ پرمیوه او"

مردم کابل عاشق و دلباخته گردش در این باغها بوده و دیده میشود که هر شام گله وار به آن هجوم میآورند. اقلیم کابل نهایت گوارا است. آفتاب نیمروز آن گرمتر از انگلستان است؛ اما شام ها و شبهای آن نسبتاً سرد بوده و مردم فقط در اگست لازم میدانند که در بالای بالکون های خود استراحت کنند. در اینجا موسم بارانی وجود ندارد، اما باران های شدید مثل انگلیستان میبارد. برس زمستان برای 5 ماه دوام میکند. در ماه می، ترمامیتر درجه 64 را در ساعات داغ روز نشان میدهد؛ در اینجا بصورت عام بادی از جانب شمال میوزد که بواسطه برفهای موجود در کوه ها سرد میشود. این باد ها باید از آن ربع بوزد، چون تمام درخت های کابل به طرس جنوب خمیده است.

میوه جات و تاکستان کابل

کابل بطور خاصی برای میوه جات خود شهرت دارد که به مقدار زیاد به هند صادر میشود. تاکستان های آن چنان وافر است که انگور آن برای سه ماه در سال به گوان داده میشود. در اینجا ده نوع انگور وجود دارد: بهترین آن در بالای چوکات (چپله) ها میروید؛ چون آنها که در روی زمین بخرند، کیفیت آنها پائین تر است. اینها در اوایل می شاخه بری میشوند. و این کابل یک مزه مشابه به مدیرا دارد و نمیتوان شک کرد که در این مملکت با مراقبت کمی میتوان با کیفیت فوق العاده تولید کرد. مردم کابل استفاده گوناگونی از انگور نسبت به تمام

کشورهای دیگر دارند. آنها از شربت آن در کباب (سرخ) کردن گوشت استفاده میکنند؛ و در جریان غذا ها پودر آنرا بحیث یک ترشی دارند. این غوره (ترشی) با کوبیدن انگور قبل از پخته شدن و پس از خشک کردن آن تولید میشود. این ترشی مانند مرچ سرخ بوده و یک مزه دلپذیر اسیدی (ترشی) دارد. آنها مقدار زیاد انگور را بحیث کشمش خشک کرده و از شربت انگور زیاد استفاده میکنند. یک پوند انگور به قیمت نیم پینی به فروش میرسد. من هم اکنون "رواش" کابل را توضیح دادم: اینها بطور خودرو در زیر کوههای برفی پیغمان میرویند و کابل شهرت زیادی بخاطر تولید آن دارد. بومیان فکر میکنند که اینها فوق العاده سازگار بوده و آنرا هم بقسم خام و پخته (مانند سبزیجات) میخورند. آنها یک فکاهی را برایم تعریف کردند که یکتعداد دکتوران هندی برای مدت کوتاهی در کابل مشغول تداوی بوده و منتظر موسم میوه بودند که شاید صحت مردم خراب شود. با دیدن این رواش در ماه می و جون، این اعضای فاکولته بدون وقفه مملکت را ترک گفته و آنرا مشخصه کتلاگ امراض کابل اعلان کردند. در تمام موارد به اثبات رسانده که باید بحیث یک ماده صحتی غذائی در نظر گرفته شود. وقتی رواش به مارکیت آورده میشود، ساقه آن حدود یک فت طول داشته و برگهای آن در حال جوانه زدن اند. آنها سرخ بوده و ساقه سفید است: وقتی بار اول در روی زمین پدیدار میشود، دارای مزه شیرین مثل شیر بوده و تحمل انتقال را ندارد. وقتی بزرگتر میشود، قویتر شده و سنگ ها در اطراس آن انبار میشود تا از آفتاب نگهداری شود. ریشه این نبات بحیث ادویه استفاده نمی شود. در کابل هیچ درخت خرما وجود ندارد، در حالیکه میتوان آنرا در شرق و غرب آن پیدا کرد - در کندهار و پشاور. مردم اینجا از هنر گرفتن یک شیره مستی آور (مسکر) از آنها غافل اند، همانند هند. پشاور بخاطر ناک هایش مشهور است؛ غزنی بخاطر آلوها که در هند بنام آلوبخارا به فروش میرسد؛ کندهار بخاطر انجیرها و کابل بخاطر توت هایش؛ اما تقریباً تمام انواع میوه جات خسته دار در کابل میروید. مقدار میوه نسبت به نان وافر بوده و یکی از ضروریات زندگی انسانها محسوب میشود. درکابل کمتر از 14 طریقه مختلف برای محافظت (کنسرو) زردالو وجود ندارد: زردالو با خسته و بدون خسته خشک میشود؛ بعضاً خسته آن گذاشته میشود و یا با بادام تعویض میشود؛ این همچنان بشکل کیک درآورده شده و مثل کاغذ قات میشود. این یکی از با مزه ترین میوه های خشک است.

بالاحصار یا قصر محبس شهزادگان

بالاحصار یا ارگ در بین تعمیرات عمومی کابل مقام اول اهمیت را دارد؛ اما نه بخاطر استحکام آن. کابل در جنوب و غرب بواسطه کوههای سنگی احاطه شده است؛ و در شرقی ترین حد آن بالاحصار قرار دارد که بر شهر فرمان میراند. بالاحصار بر گردن یک زمین ایستاده و شاید حدود 150 فت از مراتع همجوار ارتفاع داشته باشد. در اینجا قلعه دیگری نیز در زیر آن قرار دارد که آنهم بالاحصار نامیده شده و بواسطه حاکم و محافظان او اشغال شده است. رئیس کنونی در ارگ قرار ندارد؛ لیکن برادرش یک قصری در آن ساخته که بنام "کلاه فرنگی" یا کلاه اروپائی نامیده شده و مرتفع ترین تعمیر است. دوست محمد خان بالاحصار را با پراندن یکی از برجهایش تسخیر کرد: این یک استحکام ضعیف، نامنظم و مخروبه بوده و هرگز نمیتواند یک نردبان را تحمل کند. قلعه بالائی کوچک است، اما قلعه پائینی دربرگیرنده حدود 5 هزار نفر بوده و قصر شاهی در آن قرار دارد. بالاحصار پس از بابر توسط شهزادگان مختلف دربار تیمور اعمار شده است. اورنگزیب طاق های بزرگی در زیر آن اعمار نمود تا خزانه خود را در آنجا نگه دارد که هنوز هم میتوان آنها را دید. زمانیکه اینجا قصر شاهان کابل گردید، همچنان محبس جوانان خاندان شاهی بود که در آن محبوس عمری بودند. آنها داستانی میگویند مبنی بر اینکه وقتی آنها پس از قتل نگهبانان شان از محبس رها شدند، با حیرت به جریان آبی مینگریستند که در جوار محوطه دیواری آنها قرار داشته است. به مشکل

میتوان گفت که این مردان بدبخت از حالت موجود خویش زیاد خوش نبودند که نشانه فقر مطلق است. تعداد زیاد پسران تیمورشاه به علت گرسنگی کامل نزد ما آمده و خواهان صدقه شدند. من مشوره دادم تا یک درخواست تهیه نموده و خواهان رفاه (کمک) دایمی از رئیس گردند، اما آنها گفتند که انتظار هیچگونه لطفی از خانواده بارکزی را ندارند که حالا در قدرت بوده و تشنه خون آنها میباشند.

پارسیان کابل

در جوار بالاحصار و جدا از آن و هر منطقه شهر، پارسیانی سکونت دارند که بنام قزلباش یاد میشوند. آنها اساساً ترک های اند مربوط قبیله جوانشیر که در این مملکت توسط نادرشاه مسکون ساخته شدند. آنها در زمان شاهان کابل بحیث نگهبانان خدمت کرده و چرخاننده قدرتمند دولت بودند. آنها هنوز هم زبان خود را نگه داشته و وابسته رئیس موجود اند که مادرش از قبیله آنها است. من فرصت ملاقات با این مردم را بدست آوردم؛ به مهمانی دعوت شدم که توسط رهنمای پشاور ما، نایب محمد شریف شوخ طبع ترتیب شده بود. من تمام مردان عمده و رئیس آنها، شیرین خان را ملاقات کردم. این ضیافت نسبت به اینکه افغانی باشد، بیشتر پارسی بود. من در بین آنها توانستم یک مردم جدید و یک شیوه تفکر جدید را کشف کنم؛ چون آنها بعضی ظرافت های را دارند که علامه هموطنان آنهاست. وقتی شام رو به پایان میرفت، رئیس از یکی از افرادش خواست که قدرت خود را نه در داستان، بلکه در به تصویر کشیدن خصوصیات ملت های همسایه نشان دهد. او با افغان ها شروع کرد؛ پس از یک مقدمه سرگرم کننده که در انیان یا روسا را استثنا ساخت (او گفت که اینها مثل دیگر افغان ها نیستند)، ورود حدود 20 یا 30 ملت به جنت را تشریح کرد. وقتی نوبت به افغان ها رسید، به کفرآلود بودن آنها اشاره نمود، زیرا زبان زشت آنها پیچیده و غامض بوده، پیامبر آنرا لهجه دوزخ دانسته و فرموده که جائی برای گویندگان این زبان در جنت وجود ندارد. این دوست ما که خوش طبع بود بعضی جملات افغانی را برای سرگرمی دوستان اظهار داشت. او بعداً به ازبیک ها بخاطر شیوه خاص تهیه چای و برخورد زشت آنها حمله کرد. او در آخر حملات خود را به مقابل کشمیری های نالان، متقلب و فریبکار متوجه ساخت؛ این مردم در واقعیت دروغگو اند، حتی اگر آقای جرایم نباشند (یک دو بیتی میگوید: "درجهان هست دو طایفه بی پیر؛ سنی بلخ و شیعه کشمیر" یعنی دربین سنی های بلخ و شیعه های کشمیر آدم صادق وجود ندارد). با آنهم تمام جوانب به استعداد و ذکاوت آنها اعتراض کردند که یک موازنه قابل توجه است. بومیان هرات و لهجه خاص آنها قدرت این میرزای پرگو را به نمایش می گذاشت: او فریبکاری یا نیرنگ بازی گمرک خانه ایشان را تقلید کرد و اجازه داد که خودش بحیث یک مامور موظف بوده و باید برایش رشوه داده شود، با پذیرش یکمقدار و این که وانمود میکرد برای خودش نمی باشد.

تفاوت بین شیوه های آسیائی و اروپائی

تفاوت بین شیوه های آسیائی و اروپائی در هیچ جائی بهتر از شیوه آنها در گفتن چیزهای خوب ظاهر نمی شود. یک اروپائی از فکاهی لذت میبرد؛ اما او بسیار متعجب خواهد شد اگر برایش گفته شود که یک فکاهی برای سرگرمی بگوید. در شرق فکاهی سازان مسلکی وجود دارد؛ اما در غرب با لطیفه محدود میشویم که در جریان مکالمه بوجود میآید. هر دو را میتوان در حکومت ردیابی کرد: چون در شرق باوجودیکه آشنائی زیادی وجود دارد، آمیزش اجتماعی کمتری وجود دارد؛ در اروپا برخورد های خوب بما آموزش میدهد که باید همگی را در عین سطح و مساوات در نظر بگیریم.

عید یا جشن

در جریان توقف ما "عید" واقع شد که جشن بزرگداشت تمایل ابراهیم برای قربانی نمودن پسرش اسحاق است. این مراسم با احترام خاصی اجرا میشود: دکان ها مسدود گردیده و رئیس برای ادای نماز به محل معین رفته و با تعداد زیاد مردم مرادده میکند. پس از چاشت دیده شد که همگی گله وار بسوی باغ ها سرازیر شدند؛ من نیز مقاومت نتوانسته و از دحام را دنبال کردم. در کابل، شما به مجردی که بازار را ترک کنید، خود را در سواحل دریا می یابید که بطور قشنگی با درخت های توت، بید و سپیدار سایه شده است. تقریباً تمام جاده های اطراس شهر با جویچه های آب جاری همراه میباشد. آنها را میتوان بواسطه پلها قطع کرد؛ دریای بزرگ دارای سه یا چهار پل است؛ اما اینها نمیتوانند به زیبایی مهندسی شهر بیافزایند. بهترین باغهای کابل در شمال شهر موقعیت دارند؛ باغهای خوبتر و مرغوبتر از آنها در ناحیه استالیف، در زیر کوههای برفدار به طرس هندوکش قرار دارند. منظره آنها را میتوان از کابل مشاهده کرد.

مقبره تیمورشاه

من به مقبره تیمورشاه رهنمائی شدم که در خارج شهر قرار داشته و یک تعمیر خشتی دارای شکل هشت ضلعی به ارتفاع 50 فت میباشد. مساحت داخل آن حدود 40 فت مربع و مهندسی آن مشابه دهلی است. تعمیر نا تکمیل میباشد. یک چراغ قبلا در این مرقد روشن بوده؛ اما احساس خدمات این شاه مثل سایرین از بین رفته است. کابل را تیمورشاه پایتخت خود ساخت و مرقدش هم همینجاست. پدر او در کندهار دفن است که منطقه بومی درانیان است.

شیمی و منرال ها

من در جریان روز به هر طرس رفته، کمال خوشی تعداد زیاد شام های اجتماعی را با نواب میزبان خویش داشته و او را مانند تعداد زیاد هموطنانش در جستجوی سنگ فیلسوفان یافتم. قرار معلوم رسیدن ما به آنجا چنین فرصتی را برای خرمن کوبی او فراهم ساخته بود. من بزودی او را از فریب و تزویر رهانیده و به وسایل و دساتیری که او تهیه کرده بود، خندیدم. من برایش تشریح دادم که کیمیا جای شیمی و استرونومی جای استرولوجی را گرفته است؛ اما من با وجودیکه جزئیات دقیق این علوم را توضیح میدادم و ادعاهای من مبنی بر اینکه من شیمیدان نیستم، کمترین اثری نداشت. لذا خود او به دکتور درخواست داده و تقاضا کرد که نسخه های تولید پلستر و مرهم جیوه سفید و کزین را بدهد که اجرای آن امر ساده نبود. او نمی توانیست بفهمد که هنرهای توزیع و تولید ادویه متمایز است؛ و ما را بسیار جاهل یا لجوج فکر می کرد. او دوا های آماده شده را نمی پذیرفت، چون پس از ترک ما استفاده برای او نداشت. ما بصورت عام این احساس را غالب یافتیم؛ وای بر حال دکتورانی که در این مناطق دوا می بدهند که ساخته نمیتوانند. ما نواب را در حالت خوش مشربی نگهداشتیم، با وجودیکه باور داشتیم او نمیتواند آهن را به نقره تبدیل کند. ما از او موقعیت تعداد زیاد رگه های فلزی در منطقه را شنیدیم. او در بین کنجاوای های دیگر خویش یکمقدار اسببستوس (پشم شیشه) را نشان داد که در اینجا بنام سنگ پنبه یاد شده و در نزدیکی جلال آباد یافت میشود. این مرد خوب اعلام کرد که او باید در بدل آنچه برای ما بصورت رایگان گفته است، یکمقدار دانش ما را بدست بیاورد.

فراماسیونی

من برایش گفتم که مربوط یک فرقه بنام فراماسیونی بوده و یکمقدار مهارتی دارم که او تقاضا کرد بدون معطلی پذیرفته میشود. اما از آنجائیکه تعداد برادران (هم قطاران) باید مساوی به تعداد خواهران (پروین) باشد، ما آنرا به یک فرصت مطلوب و آگذار کردیم. او قویا باور داشت که سرانجام عطر جادویی را در خالص ترین رنگ آن بدست آورده؛ این کار در قدرت من بوده و من داوطلبانه آنرا ابتکار کرده ام. او از من وعده گرفت که یکمقدار تخم-گل کشورمان را برایش بفرستم که میخواد در کابل ببیند و من صادقانه آنرا پذیرفتم. من صفحاتی (تصاویر) از تاریخ کابل الفنستون را کنده و در یک مهمانی بزرگ به نواب پیشکش کردم که نه فقط در زمینه دقت لباس، بلکه در یکتعداد اشکال نیز مشابهت آنرا با خوشحالی زیاد کشف کردند. تصویر و شکل در بین مسلمانان سنی ممنوع است؛ اما در اینحالت بسیار قابل پذیرش محسوب شدند. ما در بین دوستان نواب با شخصی ملاقات کردیم که 114 سال عمر داشته و در خدمت نادرشاه بوده است. او بیش از 80 سال عمر خویش را در کابل گذرانده، اساس گذاری و زوال سلطنت درانینان را دیده بود. این مرد محترم از پله ها بالا شده و به اتاق های ما آمد.

منشای یهودی افغان ها

من از تعداد زیاد اشخاصی که بطور مداوم در خانه میزبان خود {نواب جبارخان برادر بزرگ دوست محمد خان در کابل در 1832 م} ملاقات کردم، تصمیم گرفتم یکمقدار معلومات در باره مسئله مورد مناقشه منشای یهودیت افغان ها جمع آوری کنم. آنها تمام تاریخ های خویش را برایم آوردند، اما ازاینکه من وقت کافی برای بررسی آنها نداشتم، خواهان معلومات شفاهی گردیدم. افغان ها خود را "بنی اسرائیل" یا اولاده اسرائیل میگویند؛ در حالیکه واژه "یهودی" را دشنام و ننگ میدانند.

گزارش آنها

آنها میگویند که نیبوکیدنیزر {بخت النصر} پس از سقوط معبد اورشلیم آنها را در شهر غور، نزدیک بامیان، جابجا میسازد؛ و آنها بخاطری افغان نامیده میشوند که رئیس آنها افغانه نام داشته، کسیکه یک پسر کاکای آسوس (وزیر سلیمان) و او پسر برکیا بوده است. نسب شناسی این شخص از یک شاخه موازی دیگر ردیابی میشود، بر بنیاد گزارش اقارب گمنام او که به هیچوجه در شرق غیرمعمول نیست. آنها میگویند که بحیث یهود زندگی میکردند تا اینکه خالد (که با نام خلیفه شناخته میشود) آنها را در سده اول اسلامی بخاطر کمک در جنگ ها با کافران، احضار میکند. رهبر آنها که قیس نام داشته، بخاطر خدمات خویش عنوان عبدالرشید را کمائی میکند که به معنای پسر توانا میباشد. به او گفته میشود که خود را "بتان" (یک واژه عربی) یا دیرک یا دکل (تیر یا ستون) قبیله خود بداند که رفاه ایشان را استوار نگهداشته و رعیت دولت آنها را اداره کند. از آن ببعد افغان ها را بعضا بنام پتان مینامند که نام شناخته شده در هند میباشد. من قبلا هرگز توضیح این اصطلاح را نشنیده بودم. افغان ها پس از کمپاین با خالد به منطقه بومی خویش برگشته و بواسطه یک شاه از نسب کیانی یا کوروش تا سده یازدهم اداره میشوند، تا اینکه توسط محمود غزنوی تحت انقیاد قرار میگیرند. یک نژاد شاهان از غور بوجود آمده، سلطنت غرنویان را سرنگون ساخته و هند را اشغال میکند. طوریکه معلوم است، این سلطنت به هنگام مرگ موسس آن به بخش های شرق و غرب اندوس تقسیم میشود؛ یعنی دولت های که تا زمان اخلاس تیمورلنگ دوام نموده و هر دو تابع یوغ جدیدی میشوند.

نظریات راجع به این گزارش ها

با توضیح دقیق گزارشات و تاریخ افغانها من هیچ دلیل مقنعی برای رد آنها ندارم، با وجودیکه دربرگیرنده یکمقدار اشتباهات بوده و تاریخ های آنها بطور دقیق با وقایع تاریخی تطابق ندارد. ما در تاریخ های یونانی ها و رومی ها و همچنان آثار بعدی نویسندگان عرب و مسلمان نیز عین اشتباهات (انحرافات) را پیدا میکنیم. افغان ها شبیه یهودان بوده و برادر جوان (مطابق قوانین موسی) بیوه برادر بزرگ خویش را عروسی میکند. افغان ها تعصب بسیار قوی به مقابل قوم یهود دارند و این نشان میدهد که آنها بدون دلایل موثق نمی توانستند ادعا کنند که اولاده آنها هستند. از آنجائیکه بعضی قبایل اسرائیل بطرس شرق آمده است، چرا ما قبول نکنیم که افغان ها اولاده آنها بوده و به اسلام گرویده اند؟ من میدانم که از صلاحیت بلندی برخوردار نیستم (گزارش سلطنت کابل الفنستون دیده شود)؛ اما باور دارم که آنرا بر بنیاد های مدلل استوار ساخته ام.

مهمانی رئیس

من بنا به درخواست رئیس شام دیگری را با وی گذراندم؛ داکتر که بهبود شده بود، مرا همراهی میکرد؛ آقای ولف به سفر خویش به هند ادامه میداد. دوست محمد خان مثل همیشه ما را بسیار مسرور ساخت؛ او ما را تا پس از نیمه های شب نگه داشته و معلومات مفصلی در باره اوضاع سیاسی مملکت خود و اختلافات موجود دربین او و برادرانش ارائه کرد. او امیدواری داشت که میتواند سلطنت را اعاده نموده، نفرت قلبی خویش را به مقابل رنجیت سنگه ابراز داشته و مشتاق بود بداند که آیا حکومت انگلیس از این عمل او مینی بر ریشه کن ساختن رنجیت سنگه پشتیبانی می کند یا نه؛ اما من جواب دادم که او دوست ما بوده است. او بعدا برای من فرماندهی ارتش خود را پیشنهاد کرد، اگر من با او باقی بمانم؛ یک پیشنهادی که پس از آن نیز تکرار کرد، "دوازده هزار اسپ و بیست توپ در اختیار شما خواهد بود". وقتی او دریافت که من نمیتوانم این افتخار را بپذیرم، از من تقاضا کرد که بعضی دوستان خود را بفرستم تا بحیث سپه سالار یا فرمانده کل او کار کند.

کافرها یا مردمان یگانه

ما مکالمات بسیار دلچسپی در باره کافرها داشتیم که در کوه های شمال پشاور و کابل زندگی کرده و تصور میشود که اولاده الکساندر باشند. رئیس به این ارتباط، یک پسر جوان کافر را برابیم نشان داد که از جمله بردگان او بوده، حدود 10 سال داشته و دو سال قبل دستگیر شده است. چهره، موها و قواره او کاملا اروپائی بوده و چشم هایش رنگ آبی گونه داشت. ما از او خواستیم واژه های مختلف زبان خود را تکرار کند که بعضی از آنها هندی بود. کافرها دریک حالت کاملا وحشیانه زندگی می کنند، گوشت خرس و شادی (میمون) را می خورند. یک قبيله آنها بنام "نیمچه مسلمان" یا نیمه مسلمان یاد میشود که در روستا های بین آنها و افغان ها زندگی کرده و تجارت کوچکی را انجام میدهند که در بین آنها وجود دارد. چقدر کنجکاوانه است یک مردمی را پیدا کرد که بطور کامل از سایر باشندگان فرق داشته و متأسفانه تمام موضوعات آنها در پرده ابهام است. من بعدا خصوصیات را ذکر می کنم که به ارتباط کافرها جمع آوری نموده و نشان میدهد که آنها بومیان افغانستان بوده هیچ رابطه با اولاده الکساندر بزرگ مشهور ندارند، طوریکه توسط یکتعداد مولفین ذکر شده است.

آمادگی سفر

ما حدود سه هفته در کابل توقف کردیم که فکر میشد چند روز بوده باشد. حالا ضرور بود برای سفر خویش آماده شویم که مسئله ساده معلوم نمیشد. هیچ کاروانی آماده نبود؛ حتی شک وجود داشت که آیا جاده ها قابل عبور است یا نه، چون در جریان ماه پارس باریده بود. برایم معلوم شد که بهترین برنامه عبارت از استخدام یک قافله باشی یا یک رهنمای کاروان بزرگ مانند یکی از چهار خدمه ما باشد؛ ما میتوانیم بدون معطلی به یک کاروان، بیکبارگی حرکت کرده و امیدوار بودم که امنیت کامل نیز داشته باشم. نواب نه به برنامه ما موافقت کرد و نه به سفر ما. او می خواست ما را برای یک ماه نگه دارد. با آنها ما شخصی را بنام حیات پیدا کردیم، یک شخص تنومند، اما پیر و سالم که عمر خود را در عبور از هندوکش سپری کرده بود. وقتی نواب از تصمیم ما برای سفر با خبر گردید، از یکی از اقارب خود (امین الملک یک اشراش شاه محمود مرحوم که انتقالات تجارتي بين بخارا و روسيه را به عهده دارد) خواهش کرد که یکی از اشخاص مورد اعتماد خود را برای ما مهیا سازد. لذا تصمیم گرفته شد که یک برادر ناظر او بنام دولت و یک افغان محترم که او هم ناظر گفته میشد، ما را همراهی کنند. او در بخارا تجارت داشته و حتی به روسیه نیز رفت و آمد نموده است؛ حرکت ما باعث تشدید سفر او گردید. همه چیز خوب معلوم شده و ما بواسطه مهربانی نواب با نامه های به افغان های بخارا تامین شدیم. مهمترین آدم با نفوذ اینها بدرالدین بود. کارمند او در کابل که نامه ها را برایم آورد، مصمم بود بخاطر انجام چنین کاری با جامعه ما همراه گردد. او یک ملا بوده و نامش خدا داد بود. او توقف کرده و با ما شام خورد؛ اما اعلام داشت، صرفنظر از اینکه عقلانیت ما بحیث یک ملت جقدر است، ما هیچگونه اندیشه درستی در باره زندگی خوب نداریم. او غذا های انگلیسی ما را خوش نداشت که با آب پخته میشد و می گفت که فقط مناسب معیوبین است. خداداد یک آدم بسیار ذکی بوده، در هند و تاتار سفر کرده و با افسانه ها و روایات آسیائی آشنائی کامل داشت. او همچنان اقلیدس را مطالعه کرده بود که هموطنانش او را بخاطر حیرتی که در سر مردم ایجاد میکرد، بنام "عقل دزد" مینامیدند. او ریاضی را دوست نداشت و میخواست انگیزه ما را برای مطالعه آن بدانند؛ او نشنیده بود که ریاضی باعث پیشرفت منطق و استدلال علم و دانش میشود؛ او فکر میکرد فقط کسانی که اقلیدس را خوانده اند، عمیق تر میدانند. رئیس نیز نامه هایش را مهیا کرد؛ اما کمترین ارتباط در بین افغان ها و ازبیک ها وجود داشته و ما هیچگونه خدماتی در این رابطه دریافت نکرده و نامه برای شاه بخارا نیز گم و یا دزدیده شده بود. یکی از درباریان دوست محمد خان که حاکم بامیان بود (بنام حاجی کاوگر) برای ما نامه های نوشت که کارآمد واقعی داشت، طوریکه بعدا معلوم شد. این مرد با وجودیکه در خدمت رئیس کابل بود، روابط بسیار دوستانه با برادر پشاورش داشت که توسط او برایش معرفی شده بودیم. من رابطه خود با او را مخفی نگه داشته بودم، او خدمات 50 سواره را پیشکش کرد که محتاطانه رد گردید.

بازرگانان شکارپوری

من قبل از عزیمت از کابل با یکتعداد بازرگانان هندو یا شکارپوری آشنا شدم. تمام تجارت آسیای مرکزی در دست این مردم بوده و نمایندگی های در استراخان و مشهد تا کلکته دارند. آنها یک نژاد زحمتکش بوده و در هیچ مسئله دیگری بجز از کار خودشان و حفظ امنیت از طرس حکومت با وام دادن پول دخالت نمی کنند. آنها دارای قیافه خاص و بینی های بلند بوده و لباس بسیار چرکین می پوشند. یک تعداد محدود شان اجازه دارند که دستار بر سر کنند. آنها هرگز خانواده خویش را از کشور خود نمی آورند که سند علیا بوده و بطور ثابت از طریق آن رفت و آمد میکنند که یک روحیه ملی را در بین شان نگه میدارد. در کابل، هشت تعمیر بزرگ نمایندگی مربوط این مردم است که کاملا جدا از سایر باشندگان هندو می باشد. آنها حدود 300

خانواده میباشند. من یکی از این بازرگانان شکارپوری را در جزیره قیشم در خلیج فارس دیدم؛ هندو ها در آن کشور تحمل گریده و من متیقین شدم که آنها در تمام پارس و حتی ترکیه گسترش دارند.

ترتیبات پولی

با موجودیت چنین نمایندگی های وسیع و پخش شده در حصص مختلف آسیا که ما باید می پیمودیم، فکر کردیم چندان وظیفه مشکلی نیست تا مسایل پولی خود را نیز عیار کنیم، یعنی ترتیباتی برای گرفتن و ذخیره اموال ضروری حتی به فاصله کمی دور از هند. مصارص ما کم بوده، سکه های طلای ما بطور محتاطانه در کمربندها و دستارهای ما بسته بوده و بعضی اوقات حتی به سلپیرهای ما انتقال می گردید. با وجودیکه ما آنرا در دروازه هر خانه می گذاشتیم، باز هم من همیشه چنین ذخیره را تأیید نمی کردم. من یک نامه اعتباری برای مجموعه 5 هزار روپیه قابل تادیه از خزانه داری عمومی لودیانه یا دهلی با خود داشتم؛ بازرگانان کابل در پذیرش آن درنگی نداشتند. آنها آمادگی خویش را برای اخذ آن در محل با طلا یا دادن خط به روسیه در سنت ماکایر (نیژنی نووگوراد)، استراخان یا بخارا نشان میدادند که من هیچ دلیلی برای سوال نداشتیم: ما فرمایش را برای شهر آخری گرفتیم. بازرگانان از شدید ترین رازداری برخوردار بودند؛ اضطراب آنها به علت ظاهر فقیر ما غلبه نمی کرد؛ چون مالکیت اینقدر طلا با پوشیدن چنان لباس های درشت و ژنده ای که ما بتن داشتیم، تطابق نمی کرد.

اثبات بزرگ مدنیت با تجارت

چه ثبوت لذت بخشی از خصوصیات عالی ملتی نصیب آدم میشود که نامه های حتی آنهائیکه تقریباً مثل گدایان معلوم میشوند، بدون درنگ در یک مرکز بیگانه و بسیار دور به نقد تبدیل میشود. بالاتر از همه، چقدر حیرت آور است، دریافت شود که گسترش تجارت بدون مزاحمت و وقفه در چنان مناطق وسیع و دور افتاده ای جریان دارد که دارای زبان، مذهب، عنعنه و قوانین مختلف از یکدیگر میباشند.